

# تجزیه

و

# توسعه اجتماعی

نوشته: یوهان گالتونگ

ترجمه: کاملیا احتشامی اکبری

دومین کنفرانس آکادمی توسعه سویس پیرامون «تحول اجتماعی و توسعه» در شهر سولوترن سویس در روزهای ۲۷ شهریور تا اول مهر ۷۳ تشکیل شد. این گروه همایی علمی که با مشارکت اندیشمندی از کشورهای اروپایی، چین، مالزی، استرالیا و مکزیک فراهم آمده بود و مدیرعامل سازمان مدیریت صنعتی و مدیر مسئول مجله تدبیر نیز به دعوت کنفرانس در آن شرکت کرده و به ارائه مقاله پرداخته بوده توجه خود را به «بین‌رست» و «اجل‌های امکان‌پذیر» برای ایجاد تحولات اجتماعی در راستای توسعه و به‌ویژه به پدیده «رویه فزونی «ناهنجاری» در جهان امروز معطوف ساخت.

«بر زمانی است که ناهنجاری‌ها در ایجاد گوناگون حیات بشری خصوصاً در صحنه اجتماعی جلوه‌گر شده است، این مهم در کشورهای مغرب‌زمین به‌صورت پیچیده و گسترده خود را نشان داده و بی‌محدود به‌گونه‌ای که ادبیات جدیدی با عنوان «ناهنجاری‌ها» در حال پدید آمدن است. این موضوع در گذشته، به‌طور عمده مقوله‌های جامعه‌شناسی و روانشناسی را در بر می‌گرفت، اما امروزه در زمینه‌های گسترده‌ای مانند اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و به‌ویژه فکری و ارزشی نیز پدیدار می‌شود. اینکه انسان مغرب‌زمین بررسی حوزه ناهنجاری‌ها را به نظام‌های فکری و ارزشی کشانده است، نشان از پیدایش زمینه‌های نقاط عطف و چرخش تمدنی دارد به‌گونه‌ای که میباید اولیه چنین تعریفی از انسان، جامعه، توسعه و تکامل و امنیت مورد بازنگری قرار می‌گیرد. توسعه ارتباطات و جریان گسترده اطلاعات در جوامع غربی ضرورت ایجاد زمینه‌های جدید تفاهم اجتماعی را پدید آورده است که با مبنای تنظیم‌های اجتماعی کنونی مغرب‌زمین یعنی لیبرالیسم، اصالت سرمایه و فزون خواهی مادی و خودمحموری انسان، تفاهم مورد نیاز سامان نمی‌یابد و دور از انتظار نیست که مقالاتی پیرامون تعریف جدید از انسان و جامعه ارائه می‌شود. چه زیست که متفکران جامعه ما رسالت خود را در بهینه جهان بیابند و با معرفی نظام یافته عناصر ارزشی و فکری تمدن الهی، هم جامعه خود را بارور ساخته و هم پیامی برای شیفتگان حاکمیت ارزش‌های الهی در ظلمتکده جهان امروز داشته باشند.

مقاله‌ای که با عنوان «تجزیه و توسعه اجتماعی» می‌خوانید نوشته «یوهان گالتونگ» از اندیشمندان اروپایی است که در این اجلاس ارائه کرد. «گالتونگ» با توجه به حضور فعال خویش در بررسی مسائل اجتماعی در اروپا و با بهره‌گیری از تجارب خود به‌عنوان مشاور سازمان ملل در راجع خصوصیت‌ها در بین جوامع و دولت‌ها از منظر گسترده‌ای می‌تواند ناهنجاری‌های موجود در توسعه اجتماعی را مشاهده نماید، هر چند چون دیگر متفکران غربی از اسلام و نظام اجتماعی مبتنی بر آن شناخت عمیقی ندارد اما به‌خوبی قادر است جامعه مدرن امروز را که به‌صورت مذهب فراگیر مادی جلوه‌گر شده است، شناسایی نماید.

(توسعه)



## ۱- پنج فرضیه در مورد تجزیه اجتماعی

اولین فرضیه این مقاله را می‌توان در چند کلام بازگو کرد: در پایان قرن بیستم، بسیاری از جوامع انسانی، شاید بهتر باشد بگوئیم اغلب آنها، عمیقاً دچار هرج و مرج اجتماعی می‌باشند. این بدین مفهوم نیست که چنین وضعیتی راه چاره‌ای نداشته باشد. با این حال باید درمان سریعاً کشف و بکار گرفته شود، و بدین طریق فرایند (توسعه اجتماعی منفی) به عقب رود و جوامعی پدید آیند که قادر باشند در کنار سایر امور، امنیت اجتماعی را تأمین کنند. در اینجا منظور از «امنیت اجتماعی» برطرف ساختن نیازهای اساسی انسانی است.

اخیراً چنین اظهارات و بیانات تکان دهنده و در عین حال بدبینانه زیاد شنیده می‌شود. شاید قرار است که این قبیل «عبارات دراماتیک» به «نیازهای دراماتیک» پاسخ دهد. اما شاید به تعبیری دیگر بتوان گفت که این اظهارات تا حدی واقعیت دارد. در مقدمه بحث باید به نکته‌ای مهم اشاره داشت: موضوع «تجزیه اجتماعی» دربرگیرنده مواردی چون حفرة لایه اوزون، آلودگی، یا انفجار جمعیت، رشد منفی اقتصادی، خشونت، و جنگ نیست. در این مقوله، همانگونه که جامعه‌شناسان تأکید داشته‌اند، جامعه پدیده‌ای «خود جوش» و مستقل قلمداد می‌شود. بحث اجتماعی توجه را به سمتی جلب می‌کند که ابعاد آن الزاماً از عواقب مسائل جهانی کم اهمیت تر نیست. اما از آنجا که ماهیت موضوع کاملاً متفاوت است، راه حل‌های گذشته کارساز نخواهد بود. در این چارچوب، اتخاذ برخورد و روشی جدید الزامی است.

**دومین فرضیه** این مقاله در قالب فرمول بسیار ساده‌ای قابل بیان می‌باشد: جامعه = ساختار + فرهنگ. منظور ما از ساختار «تعامل الگویافته» است یا تصویری کلان، بسیط، و کلی از اینکه چه کسی، چگونه با دیگران در زمان و مکان ارتباط دارد. درست مانند اینکه

● دو فرایند ساختارزدایی و فرهنگ‌زدایی، سازمان جامعه را برهم زده‌اند و آنرا به سمت بی‌فرهنگی و بی‌ساختاری سوق می‌دهند.

● در حالیکه تعامل فی‌مابین پدیده‌ها رخ می‌دهد، فرهنگ به درون پدیده می‌پردازد.

ترافیک اجتماعی را از بالای یک ساختمان ۱۵۰ طبقه نگاه کنید، نه از کنار یک چهارراه! عبارت کلیدی «روند» می‌باشد و نه تفاوت‌های فردی. از بالای یک آسمان خراش اسامی افراد مشخص نیست. افراد به دسته‌های کلی مثل «پیاده»، «سواره»، یا «پلیس» قابل تقسیم‌اند. با مرور زمان ساختار تغییر می‌کند. از لحاظ مفهومی «ساختار» و «فرایند» تفکیک ناپذیرند. می‌توان شاهد دوران ثبات، سیرهای صعودی یا نزولی، و یا سیکل‌های مختلف (مثلاً سیکل‌های ۲۴ ساعته یا ۳۶۵ روزه) بود.

منظور از فرهنگ ماهیت و علت وجود یافقدان این تعامل است. از جانب دیگر، بدون ساختار، حلقه‌ای مفقوده در زنجیره تعامل پدید می‌آید. درحالی‌که تعامل فی‌مابین پدیده‌ها رخ می‌دهد، فرهنگ به درون پدیده می‌پردازد. بدین ترتیب، تعامل الگویافته تصویر کلان و تجرید یک فعل و انفعال Interaction خاص است. و فرهنگ الگویافته تصویر کلان و تجرید ماهیت و علت است. در اینجا بر حقوق و تعهدات دو جانبه ناشی از تعامل، و همچنین بر انتظارات و فرهنگ مبتنی بر ارزش و اخلاقیات تأکید می‌شود.

در این برهه به فرضیه دوم می‌پردازیم: دو فرایند ساختارزدایی Destructuration و فرهنگ‌زدایی Deculturation سازمان جامعه را بر هم زده‌اند و آن را به سمت بی‌فرهنگی Culturelessness و بی‌ساختاری Structurelessness سوق می‌دهند. در اینجا به سبک دورکهمیم، پدیده بی‌فرهنگی را آنومی Anomie یا هرج و مرج و پدیده بی‌ساختاری را اتمی Atomie یا خردساختاری می‌نامیم. البته ما هنوز به این مراحل خطرناک نرسیده‌ایم. جامعه هنوز به اتم‌های منزوی (افراد) مبدل نشده است و هنوز هم فرهنگ مبتنی بر سیستم ارزشی پایدار یافت می‌شود. اما به هر حال، جهت‌گیری کنونی بشریت خطرناک است.

بشر به سمت چه چیزی در حرکت است؟ به سمت جامعه مورد بحث لایبنیتز Leibnitz که در آن موجودات تکزی و عاری از محتوا به حیات روزمره خود ادامه می‌دهند؟ مسلماً جواب منفی است، چون بشر در انزوا دوام نمی‌آورد. با این وجود ارتباطات و تعامل می‌تواند به حداقل ممکن تنزل یابد، مثل پست کامپیوتری یا الکترونیکی که جامعه را به صورت یک گروه یا رشته‌ای از افراد درآورده است. در چنین وضعیتی دیگر شیرازه‌ای وجود ندارد که وضعیت یا جایگاه افراد را به یکدیگر مرتبط ساخته، به آنها انسجام دهد. به عبارت دیگر، نقش‌ها از بین می‌رود و بازیگر اصلی «فرد»، و نه به طور مثال «پدر خانواده» یا «رئیس شرکت» و یا «رئیس جمهور»، خواهد شد. در این چارچوب، سیستم ارزشی یا فرهنگ نیز در خدمت «فرد» قرار خواهد گرفت. در یک کلام، در آخرین مراحل سیر تاریخی بشر، شبه‌جامعه‌ای (چون دیگر جامعه‌های درکار نخواهد بود) را می‌بینیم که به اتم‌های موسوم به «فرد» تقسیم شده و این واحدها با رشته‌هایی بسیار باریک به یکدیگر ارتباط می‌یابند و هر یک بر اساس منفعت فردی و محاسبه سودزبان عمل می‌کند. در اینجا به خردساختاری یا اتمی نزدیک می‌شویم: تعامل بر

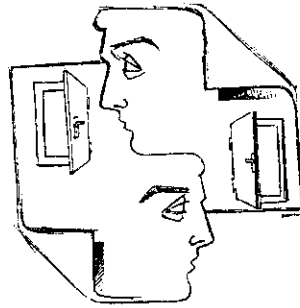
اساس بازی حاصل جمع صفر صورت می‌پذیرد. هر یک از اتم‌ها به نحوی عمل می‌کند که به خود سود رساننده و هزینه‌ها را متوجه دیگران سازد. هرچند و مرج عبارت مناسب دیگری برای تشریح این وضعیت است، که در چارچوب آن «انسانها با یکدیگر می‌جنگند، چون گرگ صفت هستند.» با از میان رفتن عامل انسجام شیرازه جامعه بهم می‌باشد.

سومین فرضیه را می‌توان به صورت زیر عنوان کرد: ما به برهه‌ای از تاریخ بشری رسیده‌ایم که مسئله درست یا غلط بودن فرهنگ و ساختار تعامل بین افراد، گروه‌ها یا کشورها نیست، بلکه عمده ترین مشکل فقدان فرهنگ و ساختار می‌باشد. در این راستا بروز چند پدیده اجتماعی اجتناب ناپذیر می‌باشد:

در وهله اول، «حقوق و وظایف متقابل» دیگر مبنای تعامل اجتماعی تلقی نشده و توسط گرایشهای خودخواهانه جایگزین خواهد شد. قسبل از دست زدن به هر کاری فرد از خود می‌پرسد، «این کار چه نفعی برای من دارد؟» در یک سازمان برقراری روابط متقابل از میان می‌رود و مسئله فرد در این خلاصه می‌شود که سازمان مزبور چگونه می‌تواند منافع وی را تأمین کند. همانند توده‌ای از کرکسها این افراد بر سازمانهای عمده مثل دولت فرود می‌آیند، منافع فردی خویش را تأمین می‌کنند و کنار می‌روند. سازمانهای میانی مثل سازمانهای غیردولتی، احزاب، اتحادیه‌ها، کلیساها به مثابه نردبان ترقی عمل خواهند کرد. در این میان سازمانهای کوچکتر همچون خانواده و دوستان نیز جان به‌در نخواهند برد. همسران تقاضا می‌کنند که امنیتشان تأمین شود، اما «آزادی» هم داشته باشند (که این امر بیشتر در مورد مردان صادق است). فرزندان نیز خانواده را به مثابه سکوی پرتاب تلقی کرده و پس از استقلال کامل یا موفقیت، فکر جبران (زحمات والدین) را به خود راه نمی‌دهند.

در وهله دوم، شاهد رشد فساد در کلیه سطوح اجتماعی خواهیم بود. منظور از فساد، استفاده از سازمانها در جهت اهداف فردی، تأثیر بر تصمیمات از طریق تزریق منابع و پول و عملکرد بر حسب محاسبه سودوزیان می‌باشد.

سوم، با کم‌رنگ شدن شبکه‌های اجتماعی و پررنگ شدن فردگرایی، از میزان تعهد و تعلق اعضا نسبت به شبکه‌ها، روابط و سازمانها کاسته می‌شود چون این ابزار کاملاً مورد استفاده



● با کم‌رنگ شدن شبکه‌های اجتماعی و پررنگ شدن فردگرایی، از میزان تعهد و تعلق اعضا نسبت به شبکه‌ها، روابط و سازمانها کاسته می‌شود.

● می‌توان انتظار خشونت را در کلیه سطوح سازماندهی اجتماعی داشت، نظام هنجاری قاطعی بر سر راه نخواهد بود.

قرار گرفته و دیگر کارایی ندارد. در این مرحله احتمال ورود به شبکه‌های جدید و یا غرق در انزوا وجود دارد. افراد به راحتی و به سرعت از همسران، والدین، فرزندان، اقوام، دوستان، همسایگان، و همکاران خود می‌برند. روابط جدید کم عمق‌تر و شکننده‌تر از پیش خواهد شد. چهارم، می‌توان انتظار خشونت را در کلیه سطوح سازماندهی اجتماعی داشت. نظام هنجاری قاطعی بر سر راه نخواهد بود. سایر انسانها در سازمان «قابل جایگزینی» خواهند بود. از آنجا که روابط سطحی است، انسانها نیز قابل هزینه هستند. از جانب دیگر، در خارج از سازمان اینان «منابع» تلقی می‌شوند. فواید ناشی از خشونت با بی‌فایده بودن تنبیه مقایسه خواهد شد. با گسترش خشونت، عدم تقارن بین سهولت ارتکاب جرم و عدم امکان محکوم کردن آن آشکار می‌شود.

پنجم، احتمالاً بر میزان ناراحتی‌های روانی افزوده خواهد شد. چون فرض بر این است که انسانها آمادگی زندگانی در نظام‌های خردساختار را ندارند و محتاج حس همبستگی انسانی در روابط سطحی و عمیق و همچنین هدایت شدن در بستر حقوق و وظایف متقابل خویش هستند. رفتارهای ناشی از بیماریهای روانی همانند استعمال مواد مخدر و الکل یا کار طاقت فرسا،

و یا خشونت بیش از حد، همه در جهت یافتن هویت در روابط عمیق‌تر و انسانی‌تر صورت می‌پذیرد. فرد به درون خویش عقب نشینی کرده، سفرهای درونی و بیرونی خود را آغاز می‌کند. اگر این مسافرتها راه به جایی نبرد، احتمال خودکشی افزایش می‌یابد. و این خودکشی ناشی از افسردگی نیست، بلکه از اوج خودخواهی سرچشمه می‌گیرد.

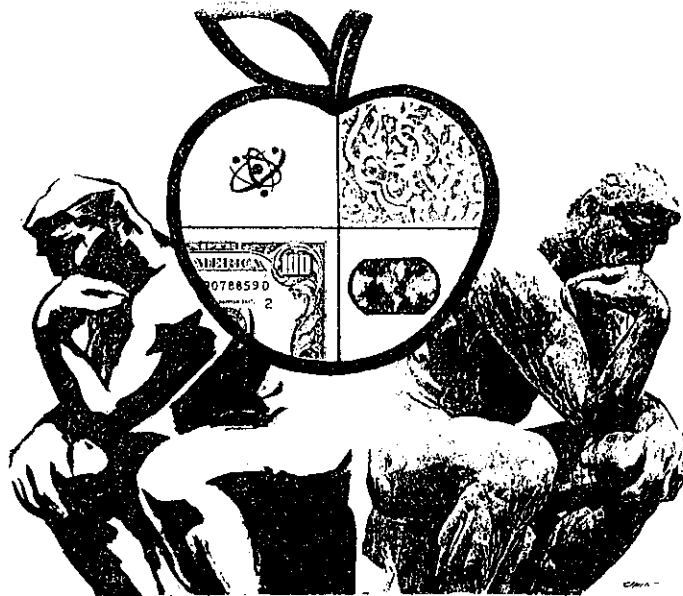
به طور خلاصه، تصویر فوق چهره تاریک و نگران‌کننده‌ای از جامعه انسانی ارائه می‌دهد و این هم حقیقت دارد که بسیاری از نکات عنوان شده تا زگی ندارد. اما در حال حاضر می‌باید به درکی از فرایندها دست یابیم تا جایگاه ما مشخص شود. بدین منظور ما نیازمند یک دیدگاه کلان تاریخی هستیم، هر چند که تجرید واقیبت پیچیده کاری بس مشکل باشد.

۲- دیدگاه کلان تاریخی: تغییرات ساختاری در اینجامی توان تاریخ بشری را به چهار مرحله تقسیم کرد و عرفاً آنها را «بدوی»، «سننی»، «مدرن»، و «فرامدرن» نامید. به عبارت دیگر، ما دوران مدرن را پایان تاریخ و یا برتری سیستم اقتصاد بازارآزاد و دموکراسی قلمداد نمی‌کنیم. در عوض از روند کنونی الهام گرفته و مرحله‌ای به دوران کنونی اضافه نموده و چون نام مشخصی نمی‌توان برای آن یافت، آن را دوران فرامدرن می‌نامیم. درست مثل «قرون وسطی» که بین دوران باستان و مدرن قرار می‌گرفت یا «متافیزیک» که بعد از و برای آنچه که فیزیکی است مطرح می‌شود. این اصطلاحات سریعاً جا می‌افتند و ما ذیلاً کوشش خواهیم کرد مفهوم نوین این عبارت را ترسیم نمائیم.

جامعه بدوی به قبایل شکارچی و کشاورزی و همچنین دامداران اطلاق می‌شود. در مرحله «سننی» شاهد ظهور مزرعه‌داری و طبقات اجتماعی بودیم که برای گذران عمر کارهای دستی انجام می‌دادند. «مدرنیته» شاهد ظهور دولتهای عظیم و سازمانهای بزرگ بود. در این دوران جوامع منطقی‌ای و جهانی ظهور پیدا کرد. در جوامع «فرامدرن» ساختارهایی که بدان اشاره رفت، تدریجاً از میان می‌رود. جوامع فرامدرن اصولاً هرج و مرج گونه می‌باشند و علت این امر ذیلاً باز خواهد شد. به عبارت دیگر، بر خلاف انتظار در این برهه شاهد جهانی شدن «مدرنیته» نخواهیم بود.

در اینجا ما به سیر تحول تاریخ بشری از





چادر نشینی nomadism تا انزوگرایی monadism یازندگی اتمی خواهیم پرداخت. بدین منظور دو راه مساوی را در پیش می‌گیریم: ساختاری و فرهنگی، چرا که اشاره به برخی از مفاهیم اجتناب ناپذیر خواهد بود.

در آنچه که رفت مکرراً به مفاهیمی مثل روابط اجتماعی «عمیق» یا «سطحی» اشاره شد. حال به بررسی روابط اولیه و ثانویه خواهیم پرداخت. منظور از روابط اولیه مفهوم مورد استفاده وبر، سوروکین و پارسونز می‌باشد. به عبارت دیگر، روابط اشاعه یافته و گزینشی است به نحوی که فرد با شخص خاصی، ونه هرکس دیگر، ارتباط برقرار می‌کند و بدینسان رابطه غیر قابل جایگزینی می‌شود. روابط ثانویه درست در نقطهٔ مقابل قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، روابط متمرکز و کل‌گراست و در این چارچوب، رفتاری مشترک در قبال همگان اتخاذ می‌شود. نمونه‌هایی از روابط اولیه را می‌توان در قالب خانوادهٔ نزدیک، دوستان، دشمنان و حتی همکاران و همسایگان مشاهده کرد. میزان ارتباط و تعامل اجتماعی بز احساس نزدیکی بین افراد تأثیر می‌گذارد. با مرور زمان روابط عمیق می‌شود و شکل کلیشه‌ای خود را از دست می‌دهد. در یک کلام، تفاوت بین این دو گروه بسیار فاحش است، اما آنقدرها هم که ادعا می‌شود نمی‌تواند به نقشهای خاص اجتماعی بستگی داشته باشد.

حال اجازه دهید متغیر دیگری را که در بسیاری از تحلیلهای اجتماعی نادیده گرفته می‌شود یعنی مقدار و تعداد افراد درگیر در روابط را مد نظر قرار دهیم. مقدار را می‌توان به دویبخش کم و زیاد تقسیم کرد. خط فاصل بین این دو، حداکثر تعداد افرادی است که فرد می‌تواند با ایشان رابطهٔ مثبت یا منفی برقرار کند. این مقدار را  $10^2-3$  در نظر می‌گیریم. از آنجا که در روابط اولیه فرد رابطه‌ای عمیق برقرار می‌کند به این نتیجه می‌رسیم که روابط اولیه نمی‌تواند مشتمل بر تعداد زیادی از افراد شود. روابط ثانویه تعداد زیادی از افراد را در بر می‌گیرد. هر قدر از این رقم کاسته شود، ارتباطات اولیه محسوب می‌شود.

بدین ترتیب، ساختار روابط انسانی دوشکل به خود می‌گیرد: سطحی و زیاد، و عمیق و کم. به منظور سهولت امر این دو شکل را به ترتیب **آلفا** و **بتا** خواهیم نامید. در جوامع مدرن آلفا بر مبنای سه رکن جامعه، دولت، و سرمایه واقع می‌شود و در قالب بوروکراسی‌های معظم مثل دانشگاهها، ارتش، شرکتها و سازمانها ظهور

می‌یابد. اما باید توجه داشت که در درون آلفا ساختارهای غیررسمی به‌شکل از پیوندها و روابط اولیه مابین همکاران، دوستان و یا دشمنان رشد می‌کند. این روابط به دنبال تماسها در ناهارخوری، سرویسهای ترابری، و یا جلسات پدید می‌آید. این نوع روابط عناصر انسانی و معنوی به جو رسمی و ساختاریافتهٔ آلفا اضافه می‌کند، ساختاری که همهٔ افراد در آن قابل جایگزینی و تا حدی می‌توان گفت از خود بیگانه شده‌اند. از نظرگاه افراد آلفا، جاسوسانی که خواهان نفوذ به مراکز و ساختارهای آلفا هستند، قاعدتاً از شبکه‌های بتا همانند دوستی‌ها و روابطی از این قبیل استفاده به عمل می‌آورند.

حال اجازه دهید متغیر چهارم را که در بحثهای کلاسیک جامعه شناسی کمتر به آن اشاره می‌شود رانیز وارد تحلیل کنیم: روابط افقی و عمودی. منظور از عمودی، روابط سرکوبگرانه و استثمار می‌باشد. در این نوع روابط منافع به گونه‌ای نابرابر تقسیم می‌شود. چرا افراد خود را درگیر این نوع روابط می‌کنند؟ چون ممکن است انتخاب دیگری پیش‌رو نداشته باشند و یا بالاجبار یا بواسطهٔ سنت درگیر شوند. مثلاً

● می‌توان تاریخ بشری را به چهار مرحله تقسیم کرد و عرفاً آنها را بدوی، سنتی، مدرن و فرامدرن نامید.

● جوامع فرامدرن اساساً هرج و مرج گونه هستند.

مارکس می‌گوید: در برخی موارد بدیل استثمار مرگ‌است. نتیجهٔ این امر قدرت مانور زیاد در بالا و خفقان در پایین است. ثروت اندوزی مادی و معنوی در بالا و فقر در پایین، چالش‌ها و هیجانات در بالا و یکنواختی در پایین است. در روابط افقی نظام توزیع بهتری وجود دارد، چرا که عدم تقارن سیستم را در هم می‌شکنند.

به طور کلی، آلفا ساختار عمودی دارد. سطوح بر روی یکدیگر انباشت می‌شود و کلیهٔ انسانها را در هرم و یا سلسله مراتبی با یک رأس در بر می‌گیرد. در چارچوب دولتها این ساختار «دولت جهانی» و در چارچوب بحث سرمایه این پدیده «بازار جهانی» نام می‌گیرد. گروه ۷ کشور صنعتی هردو جنبهٔ فوق را دارد. اما تا بدینجا ساختارهای آلفا بیشتر در سطح منطقه‌ای یافت می‌شود تا جهانی. جامعهٔ اروپا، آنگونه که در قرارداد ماستریخت تبیین شده، یک نمونه محسوب می‌شود و شوروی سابق نمونهٔ دیگری بود که در آن سرمایه و دولت بیشتر از موارد انگلستان و ایالات متحده ادغام شده بودند.

بتا هم می‌تواند عمودی باشد. مثلاً در قبایل که سرقبیله دارند یا دهکده‌ها که کدخدا دارند، خانواده‌ها که توسط پدر خوانده اداره می‌شوند، روابط زناشویی در چارچوب پدر یا مادرسالاری، یا کارگاهی کوچک که در آن رئیس همه کاره است. بتای افقی هم وجود دارد، مثل گروهها و پاندهای دوست و دشمن در میان همسایگان یا همکاران و یا سایر انسانها.

از نظر تئوریک ساختارهای عظیم آلفا نیز وجود دارد. در حال حاضر، ارتباطات

الکترونیکی مثل اینترنت یا ابر بزرگراه اطلاعاتی که هیچگونه مرکز یا پیرامونی ندارد. شاهراههای حمل و نقل غالباً در مراکز بزرگ شهری متمرکز هستند و سپس به سمت پیرامون امتداد می‌یابند. اما اگر پیرامون‌ها به هم متصل شوند، سلسله مراتب مرکز-پیرامون تعدیل می‌شود. در مورد ابر بزرگراههای اطلاعاتی نیز وضع به همین ترتیب است، و ممکن است که در آن سلسله مراتب های متفاوتی پدید آید که در این صورت باهمان ساختار سنتی آلفا مواجه خواهیم شد.

همانگونه که مکرراً اشاره شد، جوامع در واقع ترکیبی از آلفاها و بتاها هستند. تنها تفاوت در نحوه ترکیب این عوامل است که در آن عوامل آلفا و بتا می‌توانند صورت ضعیف یا قوی به خود گیرند، که در این صورت به چهار ترکیب زیر می‌رسیم:

شکل ۱- تحول جوامع انسانی: دیدگاه کلان تاریخی

	بتا قوی	بتا ضعیف
آلفا قوی	۲- جامعه سنتی	۳- جامعه مدرن
آلفا ضعیف	۱- جامعه بدوی	۴- جامعه فرامدرن

تاریخ بشری از گوشه سمت راست آغاز می‌شود، یعنی از جامعه بدوی. در این شکل اولیه از تجمع انسانها، ساختاری متشکل از گروههای کوچک یا قبیله وجود داشت که در آنها روابط اولیه غالب بوده است (یا لاقبل تصور ما این است). حقوق و وظایف متقابل بافت منسجمی را تشکیل می‌داد و رابطه با سایر گروهها یا اصلاً وجود نداشت و یا اینکه کاملاً منفی بود. اعضای این گروهها کاتگوری‌هایی (مقولاتی) از افراد تلقی می‌شدند و بر خلاف منطبق آلفا هیچگونه جایگاه اجتماعی به ایشان تعلق نمی‌گرفت. گروه به اندازه‌ای کوچک است که احتمال تشکیل طبقات اجتماعی وجود ندارد و بدین واسطه ساختار گروه چه از لحاظ انسانی و چه از لحاظ اجتماعی بسیار منسجم می‌باشد. تنها نقطه ضعف این است که نه تنها رابطه افقی با سایر گروهها بلکه بافت درون گروه به شدت منسجم و خفقان‌آور است.

با افزایش میزان بهره‌وری کشاورزی، هر خانواده می‌توانست لاقبل معاش ۱/۱ تا ۱/۲۵ خانوار را تأمین کند. در این برهه مبنای مادی سیستم طبقات اجتماعی یا کاست پدید آمد.

شکل ۲- طبقات ناشی از فعالیت‌های خریدی: چهار سیستم

اول	اروپا	هندوستان	چین	ژاپن
دوم	کلیسا	دین برهمن	شیه‌ها	روشنفکرهای سامورایی
سوم	آریستو-کراسی	کشائتربا جنگجوها	نونگ	نو
چهارم	تجار	واسیه	کشاورزان	کشاورزان
پنجم	کارگران	تجار	کونگ	کونگ
	منفورها	شودره	صنعتگران	صنعتگران
	زنان	کارگران	شنگ	شنگ
	کودکان	منفورها	تجار	تجار
		زنان	منفورها	منفورها
		کودکان	زنان	زنان
			کودکان	کودکان

تاریخ جامعه سنتی تا حد زیادی در مورد سیر قدرت نسبی در طبقات بالای جامعه در ساختارهای آلفا می‌باشد، تنها استثناء دهکده‌های کوچک بود. یکی از احتمالات نظم سنتی فوق‌الذکر می‌باشد که در آن سیستمهای اروپائی و هندی از یک طرف و سیستمهای چینی و ژاپنی از طرف دیگر به یکدیگر شباهت دارند (و بنابراین، این شباهتها تنها به زبان محدود نمی‌شود). یک احتمال دیگر جریان دورانی و توالی طبقات است. به طور مثال به گفته سرکار، سیکل کشائتربا-برهمن-واسیه-شودره دائماً در گردش است: (جنگجوها می‌خواهند بعد از انقلاب مردم، ایجاد نظم کنند، اما از آنجا که از لحاظ فرهنگی ضعیف هستند برهمن‌ها وارد صحنه می‌شوند تا فرهنگ را ترمیم کنند، اما چون این گروه نیز از لحاظ اقتصادی ضعف دارند واسیه‌ها ناچار می‌شوند اقتصاد را سروسامان دهند، اما از آنجا که استثمارگرند، انقلابی دیگر آغاز می‌شود).

در این برهه تفاوتی آشکار بین مردم و نخبگان پدید می‌آید. نخبگان در طبقات بالای جامعه سلسله مراتب یا به عبارتی دیگر ساختارهای عمودی آلفا را کشف کردند. در دوران مدرن یک قدم جلوتر می‌رویم و آلفا به مفهوم واقعی کلمه ظهور پیدا می‌کند: روابط اجتماعی سلسله مراتبی می‌شود و جایگاههای اجتماعی تعریفی مشخص پیدا می‌کند و همه چیز در چارچوب قراردادهای کتبی جای می‌گیرد. افرادی که واجد شرایط باشند و مطابق قوانین بازی عمل کنند به جایگاههایی در درون ساختار

دست می‌یابند. روابط ویژه و منحصر به فرد انسانی از «باغ آلفا» ریشه کن می‌شود و این باغ نهایتاً چیزی مشابه باغچه فرانسوی، که اتفاقاً در همین عصر پدید آمد، خواهد شد. در این چارچوب به افراد خواهند گفت که روابط بتا را برای بعد از ساعات اداری کنار بگذارند.

با ظهور و پررنگ شدن آلفا، بتا به تدریج عقب نشینی می‌کند. یکی از دلایل این امر صرف کمبود وقت است. آلفا تمامی وقت افراد را می‌طلبد و این نه تنها به این دلیل که افراد تمام وقت شاغل هستند، بلکه بدین واسطه که مستصدیان مشاغل آلفا نباید فکر خویش را مشغول امور بتا نمایند. بدین ترتیب برخی از ساختارهای بتا به مرور زمان کنار گذاشته می‌شود که برخی از ایشان عبارتند از «خانواده‌های مشترک» و «دهکده‌های سنتی».

شهرها برای آلفا همان نقشی را ایفا می‌کنند که دهکده‌ها برای بتا: افراد از قید سنگینی روابط انسانی موجود در دهکده‌ها خارج می‌شوند، و با چهره‌ای ناشناس در ژرفای شهر گم می‌شوند. تنها نقطه قوت شهرها این است که می‌توانند ساختارهای بتا را در خود جای دهند در حالی که دهکده‌ها به هیچ عنوان ظرفیت ساختارهای آلفا را ندارند. اما دهکده‌ها دیگر آنقدرها مسائل مربوط به کار و معاش اولیه را در بر نمی‌گیرند، بلکه در بسیاری از کشورهای مدرن به صورت اماکن تفریحی و بیلاقی در آمده‌اند، و زمین‌های کشاورزی به تدریج به پارکها یا زمین کشت محصولات غیر ضروری برای خریداران نقاط دور، مبدل شده است.

در اینجا می‌توان تز جدیدی را مطرح کرد: یک ساختار بتا در واقع برای انسانها بسیار ضروری است. تنها روابط بتا هستند که به انسان نوعی حس تعلق می‌دهند. البته نباید این موضوع را با مقوله هویت یا مفهوم زندگی اشتباه گرفت، چون این مقوله‌ها در ساختار آلفا نیز یافت می‌شود. حس تعلق بدین مفهوم است که فرد خانه‌ای دارد، و با فردی پیوندی عاطفی برقرار کرده‌است، پیوندی که هیچگاه در ساختار آلفا یافت نمی‌شود. در اینجا صرفاً به خانواده‌های مشترک یا هسته خانواده و تعداد فرزندان اشاره نمی‌شود، بلکه منظور واحدهای بتا مشتمل بر روابط عمیق و تمام شمول می‌باشد.

حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر بتا تا بدین حد ضروری است، پس چطور ساختارهای آلفا با این سرعت جایگزین بتا شده‌اند؟

**پاسخ:** چون آلفا در کوتاه مدت منافع زیادی را در بر دارد. برای آن عده که در رأس آلفا قرار دارند منافع مادی یا معنوی وسیعی موجود است. برای افرادی که در سطوح پائین تر قرار دارند، منافع ممکن است به ضرر مبدل شود، اما هزینه بیرون ماندن از دایره آلفا به مراتب بیشتر است. آلفا جذابیت دارد، حتی اگر قرار باشد که فرد نقش مهره‌ای را در اداره پست دهکده‌ای در هندوستان رالیفا کند. نکته اینجاست که آلفا پاداشی برای «رفتار مناسب» فرد در نظر می‌گیرد که آنهم «ترقی در سلسله مراتب» است. حال اگر نوبت خود شما نرسد احتمال دارد فرزندان شما به نحوی بهره‌مند شوند. در بتا زمینه برای تعمیق رابطه وجود دارد، همواره می‌توان دوستی یا همسایگی را عمیق‌تر ساخت. اما جهت این علایق افقی است و بدین سبب راهی برای بالارفتن از نردبان قدرت باقی نمی‌ماند. راه پائین آمدن هم نیست. فقط می‌توان از چارچوب رابطه خارج شد، البته اگر رفتاری نامناسب داشته باشید. مسائل و جذابیتها در آلفا جهت عمودی و در ستا جهت افقی دارند: حس تعلق در مقابل تنهایی.

حال می‌توان فرمولی مؤثر ارائه داد: آلفا برای تولید و بتا برای تولیدمثل! در آلفا کارایی و تولید افزایش می‌یابد. در بتا انسانها ترمیم، حفظ و تقویت می‌شوند. در مرحله اول میزان ثبات قابل توجه است و انسانها دست نخورده باقی می‌مانند، تأثیر نامطلوبی بر محیط زیست دیده نمی‌شود، چون میزان کارایی تولیدی و استفاده از منابع طبیعی محدود است. در مرحله دوم

تأثیرات بیشتری مشاهده می‌شود، بناهای یادبود برای بزرگداشت طبقات بالای جامعه ساخته می‌شود، مساجد و کلیساها یا مقبره‌ها برای روحانیت، قلعه‌های نظامی برای جنگجوها، بازارها، و بانکها و غیره برای تجار. و اتفاقاً تمامی این عوامل در شهرها جمع خواهد شد. تولید مثل و زاد و ولد انسانها در این مرحله ادامه پیدا می‌کند. در مرحله سوم تولید از تولید مثل سبقت می‌گیرد. برآیند مادی قابل توجه می‌شود، اما دیگر از انسانها حمایت جدی به عمل نمی‌آید و نقش بتا حاشیه‌ای و محدود می‌شود. در پایان سیکل یعنی مرحله چهارم، هم تولید و هم تولید مثل کاهش می‌یابد، چون ساختارهای آلفا و بتا توأماً از کار می‌افتند. در اینجا ذکر نمونه‌ای مناسب به نظر می‌رسد. شهر لوس آنجلس را در سال ۱۹۹۲ در نظر بگیرید. برخی از قسمتهای این شهری که در دورانی زیبایی خاص خود را داشت کاملاً متروکه شده است. خیابانها، ساختمانها و مغازه‌ها هستند، اما چنین به نظر می‌رسد که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند، همسایگی مفهوم خود را از دست می‌دهد. مردم می‌آیند و کالاهای خود را به فروش می‌رسانند و می‌روند. و سپس باندهای خیابانی همه جا را تحت کنترل خویش می‌گیرند و به مانند قبیله عمل می‌کنند. از آنجا که قادر نیستند در طبیعت به بقای خود ادامه دهند، در خرابه‌های شهر به شکار ماشین‌های می‌روند، و محتویات آنها را شکار می‌کنند. اینان فرزندان مرحله چهارم هستند،



● در مذاهب ابراهیمی، جنبه متعالی غالب است.

● پیام مذاهب متعالی این است که تمامی بشریت زیر چتر رحمت الهی قرار گیرد.

رفتاری شبیه انسانهای مرحله اول دارند، شکار می‌کنند و با قبایل رقیب می‌جنگند. آیا در اینجا مجدداً ساختارهای بتا در حال ظهور می‌باشد؟ آیا در آستانه شروع سیکل دوم هستیم؟

در اینجا مناسب است برخی از نکات ذکر شده را به طور اجمالی مرور نمایم:

چرا انسانها خود را درگیر این قبیل رفتارها می‌کنند؟ لابد به این دلیل که «مرغ همسایه غاز است!» ما همواره حسرت آنچه‌ای را که نداریم می‌خوریم و به نعماتی که در پیش رو و اختیار خود داریم اهمیتی نمی‌دهیم، ویر این گمانیم که همه چیز ثابت باقی خواهد ماند و توسط جستجوی مداوم در راه «نوآوری» مستهلک نخواهد شد.

البته انسان اولیه شیفته رشد و عظمت جامعه سنتی شد. در همین راستا ابن خلدون اشاره دارد که قبایل صحرا دروازه‌های شهر را در هم شکستند و به آن حمله کردند و در قدرت و عظمت سهیم شدند. اما در نهایت به لحاظ فقدان همبستگی آن را نابود ساختند (که این دیدگاه با استدلال اصلی مقاله حاضر کاملاً همخوانی دارد). به همین ترتیب، انسان سنتی نیز شیفته رشد، شکوه و قدرت فراگیر جامعه مدرن شد. قدرت این جامعه به مراتب فراتر از قدرت محدود انسانها رفته بود، و به همین لحاظ او دیگر قادر نبود دروازه‌ها را در هم بشکند، بلکه می‌باید در نهایت تواضع به آنجا مهاجرت کند. او می‌تواند به رشد و تقویت و کارآئی آلفا کمک کند در حالی که بتا به تدریج مستهلک شده و دیگر قادر به حمایت انسانی وی نخواهد بود. او در ایجاد ثروت ملل *The Wealth of Nations* (در عوض عواطف اخلاقی *The Moral Sentiments*) مشارکت می‌ورزد. تئوری آدم اسمیت بر مبنای جامعه سنتی بنا نهاده شد.

### ۳- دیدگاه کلان تاریخی: تغییرات فرهنگی

حال اجازه دهید همین موضوع را از دیدگاه فرهنگی مورد بررسی قرار دهیم و نگاهی به فرهنگ آرزوی و مبدأ آن - یعنی مذهب و بدیل های غیرمذهبی - بیاندازیم. مذهب حول پدیده‌های معنوی و دنیوی شکل می‌گیرد، یعنی پدیده‌های غیرلموس و غیر قابل دسترس از یک سو، و پدیده‌های عادی و پیش و پا افتاده مادی از سوی دیگر. در بسیاری از مذاهب مقوله سومی نیز وجود دارد: پدیده‌های شیطانی که باید از آن اجتناب ورزید و در صورت امکان آن را نابود

ساخت. بدیهی است که انسانها «با» مذهب به دنیا نمی‌آیند، بلکه «در» آن شکل می‌گیرند ممکن است مغز انسانی از لحاظ فیزیولوژیک زمینه داشته باشد، اما جزئیات در حین زندگی فراگرفته می‌شود.

اما مذهب چه جایگاهی در آلفا یا بتا پیدا می‌کند؟ در علم الهیات تفکیکی قائل می‌شوند که در اینجا قابل استفاده می‌باشد: تقدس می‌تواند درونی (ذاتی) باشد و یا متعالی و ورای انسانیت و کره خاکی باشد. خدا در قالب «خدای مادر mother god» (در کشور ژاپن) یا خدای پدر «father god» پرستش شود. اما در غرب - همانگونه که در سه مذهب ابراهیمی آمده است - خداوند «پدر آسمانی» است. نقطه مقابل «زمین مادر» mother earth است، زمینی که سرمنشأ حیات و زندگانی ماست و به هنگام مرگ ما را می‌پذیرد.

مذهب درونی یا ذاتی بیشتر شکلی افقی به خود می‌گیرد، و مذهب متعالی (transcendental) چارچوبی عمودی دارد. اما در عوض تقسیم مذهب به دو نوع ذاتی و متعالی، شاید بهتر باشد در مورد جوانب ذاتی و متعالی مذهب به بحث بنشینیم. در مذاهب ابراهیمی جنبه متعالی غالب است. علاوه بر این موضوع پلیدی و شیطان نیز وجود دارد. دعا و تسلیم، روشهای عبادی مطلوب محسوب می‌شود. در مذاهب ذاتی تفکر meditation همین نقش را ایفا می‌کند. اما مذهب ذاتی یک جنبه منفی دارد و آن اینکه «خرد گرا» و نه «کل گرا» میباشد. تقدس شامل خودی‌ها می‌شود و نه دیگران. پیام مذاهب متعالی این است که تمامی بشریت زیر چتر رحمت الهی قرار می‌گیرد. منتهی یک شرط هم وجود دارد - اینکه تسلیم شوید و دعا کنید.

شکل بالا به شرح ذیل قابل تفسیر است: در جامعه بدوی ارزشهای گروهی حاکم است و پیوندهای مستحکم و حس همکاری بر روابط حاکم می‌باشد. افراد خارج از گروه الزاماً دوست تلقی نمی‌شوند و تقدس الزاماً دیگران را در بر نمی‌گیرد. این افراد می‌باید حسن نیت خود را ثابت کنند و این کار نه از طریق عبادت بلکه از طریق برقراری روابط صمیمانه میسر می‌باشد. پیش نیازهای جامعه سنتی قدری بیشتر است، خدایانی وجود دارند که عمدتاً حامی طبقات بالای اجتماعی هستند و توسط اینان قابل دسترس هستند. در عین حال، واحد اجتماعی هنوز کوچک و محدود است.

شکل ۳ - پیشه‌های درون مراحل مختلف تاریخی: برخی از عوامل اساسی

آلفا	اولیه	سنتی	مدرن	فرامدرن
بتا	ضعیف	قوی	قوی	ضعیف
رشد	قوی	قوی	ضعیف	ضعیف
استثمار	کم	زیاد	زیاد	کم
از خود بیگانگی	کم	زیاد	زیاد	کم
	کم	کم	زیاد	زیاد

شکل ۴ - تغییرات اجتماعی. تاریخ کلان فرهنگی

معنوی قوی	ذاتی قوی	ذاتی ضعیف
۲ - جامعه سنتی	۳ - جامعه مدرن	
معنوی ضعیف	۱ - جامعه بدوی	۴ - جامعه فرامدرن

جامعه مدرن بدون مذهب متعالی و فراگیر (مادی یا معنوی) قابل تصور نمی‌باشد. باید برای قله هرم آلفا قدرتی مستقر شود. پدر آسمانی دارای چنین قدرتی است. و همانگونه که امپریالیسم سوپر آلفاهای جهانی را تأسیس کرد، مبلغان مذهبی نیز برتری مذهب متعالی را تثبیت کردند. این امر در مورد امپریالیسم اسلامی و مسیحی به یک میزان صادق است:

مذهب ذاتی بدوی و خرد گرا تلقی می‌شد و خداوند محیط بر عالم هستی می‌باید مبلغین را مأمور می‌کرد تا پیام وی را به بشریت برسانند و اینان نیز با کمال میل این نقش را متقبل شدند. در این چارچوب بود که امپریالیسم و مذهب متعالی دست در دست و لازم و ملزوم یکدیگر شدند. بناهای محلی و مذهب ذاتی و درونی انسانها کاملاً حذف شد.

اعتراض: پس نقش دوران تنویر عقاید و توسعه مادی‌گرایی چه بود؟ آیا در مورد نقش

مذهب در غرب زیاد روی نشده است؟ پاسخ: استعمار اسلام درست پس از ظهور اسلام آغاز شد (۶۲۲+) و تأسیس قلمرو سلطان دهلی (۱۱۹۲+) نقطه عطف عمده‌ای محسوب شد. از آن برهه به بعد اسلام به سمت شرق به حرکت افتاد و به فیلیپین جنوبی رسید. امپریالیسم مسیحی در سالهای ۱۴۹۰ شروع شد. کریستف کلمب آن را به سمت غرب (و واسکو دگاما به سمت شرق) گسترش دادند. دوران تنویر در دوران‌های بعد در غرب ظهور کرد و احتمالاً اسلام هنوز هم آن را تجربه نکرده است.

اما این موضوع چندان اهمیت ندارد، چون این نقش قادر مطلق و دانای مطلق به سه رکن جامعه مدرن انتقال پیدا کرد: دولت، سرمایه، و جامعه مدنی. این ارکان مبنای منطق دولت، منطق سرمایه و حاکمیت قانون، دموکراسی و حقوق بشر بودند. قرارداد اجتماعی بین دولت و جامعه مدنی به امضاء رسید و سرمایه آزاد شد. چهارمین جانشین خداوند به مرور زمان ظهور کرد و آن ملت بود. ملت با برخی از دول در قالب دولت-ملت پیوند خورد و در بسیاری از جوامع مدنی نیز به صورت آداب و رسوم قومی ظهور یافت. مبلغین جدیدی پا به میدان گذاردند: وکلا مدافعین دولت، اقتصاددانان مدافعین سرمایه، نظریه پردازان سیاسی مدافعین جامعه مدنی و ملت‌ها مدافعین گروههای قومی شدند.

در یک کلام، ساختار خداوند متعال به مثابه موضوع پرستش دست نخورده باقی ماند. اما

بقیه در صفحه ۱۰۰

